

# میهن

نشریه مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

شنبه ۱۳۶۸ ش، محرم الحرام ۱۴۱۰ ق، آگست ۱۹۸۹ م، شماره ۱۱، سال دوم

## شاه محمد ولی خان دروازی؛ مبارز راه مشروطیت و استقلال

این جمله بود. وی که در خانواده محتشمی به دنیا آمده بود از کودکی با استعداد و هو شیاری به نظر میرسید، با توجه پدر و کانا-یش شہ محمود خان مصاحب نزد استادان دانشمند علوم روزگار خود را فرا گرفت که در رشد شخصیتش تاثیر به-سزا یافت. در سیزده سالگی امیر عبدالرحمان از استاد سرشارش توصیف نموده و به وی اجازه ورود به دربارش را داده بود. این جوان برومند و بنا

درواز که پیش از سلطنت امیر عبدالرحمان سر زمین هایی را در دوطرف آمو دریا تشکیل میداد، شاهان محلی داشت که گاه مستقل وزمانی زیر فرمان سلطنت بخارا به شکل نیمه مستقل حکم میراندند. شجره خانواده شاه محمد ولی خان دراز است، اما پس از «شہ ترک» خان پسرانش شہ محمود خان، شہ حامد خان حاکم قرا تگین، شہ حکیم خان، شہ سراج الدین خان و



فضیلت در دربار امیر حبیب الله به حیث سرچشمه خانواده گان در باره بیشتر-شان گروگان و تبعیدی بودند، عزت و تکرار یافت و چون هو شمند و در پی تحصیل دانش بود، به حیث کتا پداران خصوصی امیر نیز منصوب گردید. از اینجا بود که با جراید دلوا و ابدا المنار و حبل المتین به زبان عربی و چهره نما به زبان دری و این طریق با اندیشه های دموکراسی انقلابی بورژوازی و نهضت های ملی و آزادی-خواهی که این جراید در شرق اسلامی تبلیغ میکردند، آشنا شد. و رفته رفته به مثابه مرکز مشروطه خواهان و استقلال طلبان دربار مبدل (ص ۳)

شہ ابو الفیض خان بنای این خانواده را از بدخشان تا کابل گسترش بخشیدند. از آن جمله از شہ ابو الفیض خان دو پسر به جا ماند که اولی محمد عمر خان و دومی شہ محمد ولی خان میباشند. هنگامی که امیر عبدالرحمان از طریق کولاب، دریای آمو را عبور نموده و به همکاری عده بی از امرای بدخشان به سلطنت رسید، جهت اطمینان خاطر تعدادی از امرای محلی، افتقالات و خوانین مشهور بدخشان را ظاهرا با اعزاز و اکرام به دربار کابل مقیم ساخت و تحت نظر قرار داد، ولی مخالفین را از بدخشان تبعید نمود. خانواده شاه محمد ولی خان دروازی از

میافتند و روز مه اینجاست و آنجا کار سنگینهای اشکار صورت میگردد، تا همکاری و اتحاد عمل قوام نیابد. به طور نمونه میتوان این حقیقت را یاد آوری کرد: روز نامه پیام نشریه کمیته مرکزی ح.د.خ.ا، از سوی ادارات مسوول سانسور نمیشود، اما در مورد بسیاری مضامین چریده میهن سانسور، دشواری هائی را به وجود می آورد که سبب تاخیر چاپ آن میگردد. ولی س.ا.ز.ا با حوصله مندی و پیگیری مبارزه خود را در راه تحقق مواد پروتوکول، همکاری، گسترش دموکراسی و ایجاد شرایط مساعد برای تامین اتحاد عمل و طندوستان، احزاب و تنظیمه های مختلف ادامه میدهد. دیالوگ سازنده

را به مثابه بنیاد دموکراسی شرط ضروری دستیابی به پلورالیزم میداند. به عقیده ما آنتهایی از دیالوگ تشویش دارند که نمیتوانند سیاستی را ارائه کنند که برای مردم قابل قبول باشد. امروز کاملاً روشن است که در کشور ما نیروهای گوناگونی وجود دارند. نیروهای بی که از منافع ملیتها و گروههای متفاوت اجتماعی نماینده گی میکنند. انحصارگری و یک-

تازی در قدرت، به هر شکلی که تبارز کند، پذیرفتنی نیست. هیچ نیروی سیاسی به تنهایی نمیتواند کشور و جامعه را از جنگ خونین کنونی رها بگذرد. شعار ح.د.خ.ا که از انحصار قدرت صرف نظر کرده است، سزاوار تاید است. اما فوراً این پرسش ایجاد میشود: چگونه میتوان دروازی کرد که این شعار واقعاً با پیگیری تحقق مییابد؟

بدیهیست عمل گویا ترینین داورهاست. سوگند آنه تحقق این شعار در عمل چنان نامشهود است که گاهی به نظر میرسد، این شعار به خاطر تحکیم انحصار قدرت پیش کشیده شده است. دیگر از مرحله حرف گذشته ایم. هیچ بر نامه، وعده و وعیدی نمیتواند در گشایش گرهها (ص ۲)

## پلورالیزم در عمل!

به ویژه اهمیت عظیم کسب میکنند. مبر متر بین وظیفه ملی کنونی قطع جنگ برادر کشی است و تیر به نشان میدهند هر قدر بیشتر بر شیوه های جنگی پافشاری صورت بگیرد، به همان اندازه جنگ افزای های بیشتری به کار می افتد، به همان اندازه سر زمین ما بیشتر به پولیکون آزمایش سلاحهای مدرن مبدل میگردد و خون انسان مظلوم و معروم وطن ما بر زمین میریزد. ادامه جنگ کشور

را و مردم ما را در گروگان قدرتهای بزرگ جهانی قرار میدهد و ما، آگاهانه یا نا آگاهانه، آلت اجبرای اراده نیروهای جنگ طلب ارتجاعی و خارجی میشویم. فقط حاشیه نشینهایی که بازو و زور بیگانه مردم ساده دل ما را فریب میدهند و انواع سلاحهای کشنده را در کف آنان میگذارند تا با دست

خود بکدیگر رانا بوندنما بند، از ادامه جنگ سود میبرند. دیالوگ و مذاکره، آشکارا گویی، واقع بینی و دموکراسی، اتحاد عمل و همبسته گی اتر ناتیف جنگ است و هنگامی این نهادها در سطح ملی پذیرفته شوند و گسترش یابند دیگر هیچ مسأله بی باقی نخواهد ماند که حل و فصل آن با شیوه های سیاسی میسر شده نتواند. اینک دو سال از امضای پروتوکول همکاری میان

س.ا.ز.ا و ح.د.خ.ا، میگذرد. مواد پروتوکول چنانچه توقع میرفت تحقق نییابند. هنوز ح.د.خ.ا نتوانسته است عادت انحصار قدرت را پای به پای مطالبات زمان، تقبیر دهند، هنوز به متحدین سیاسی خود با بی میلی و عدم اعتماد میبیند، هنوز تفاوت های وحشتناکی در شیوه های برخورد مرکز و ولایات و محلات وجود دارد، هنوز انواع توطیبه ها و حیل به کار

هفت سال میان رهبری س.ا.ز.ا و ح.د.خ.ا، مذاکره ای جدی، پرفراز و فرود و گاه هسی حتی متشنج دوام کرد. در هر جلسه مذاکره دیالوگ صریح، روشن و شجاعانه صورت میگرفت. سر انجام پادک تیباز زمان مذاکرات هفت ساله به امضای پروتوکول همکاری میان این دو سازمان سیاسی در کشور ما منجر گردید.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بایگیری، دو استقامت اساسی را در مبارزه خود دنبال میکنند: کاربرد میان توده های مردم در هر جایی که هستند، در فریه های دور افتاده، در ولایات، در شهرها، در مؤسسه ها، در مؤسسات تولیدی، تعلیمی و تحصیلی. س.ا.ز.ا خدمتگزار مردم است. بقا و انگشاف خود را مرهون آنان میداند. و استقامت دوم را دیالوگ و مذاکره با نیروهای سیاسی و نظامی تشکیل میدهد. به پیروی از این اصل بود که ۹ سال پیش بارهبری ح.د.خ.ا، و نیز با سایر سازمانهای سیاسی و تنظیمه های نظامی ما تند جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، محافل مختلف ساما، کجا، جازا و غیره باب مذاکره را گشود.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان جدا بدین اعتقاد بوده و هست که از طریق تامین اتحاد عمل کلیه نیروهای مترقی، ملی و وطنپرست از طریق دموکراسی، دموکراسی به مفهوم واقعی آن یعنی تامین چنان شر-ایبلی که مردم بتوانند آزادانه، مستقیم و یا از طریق احزاب، سازمانهای سیاسی و نماینده گان خود در امر سرنوشته کشور ابراز نظر کنند و سهم بگیرند، میتوان به فاجعه جنگ خاتمه بخشید و جاده صلح را هموار ساخت. بنیاد اتحاد عمل و دموکراسی را دیالوگ و مذاکره تشکیل میدهد. این امر در شرایط کنونی

به جا مانده از نیاکان ما و متعلق به همه ساکنان این مرز و بوم میباشد. هر یک از اتنیک های ساکن در این خاک، دارای پیشینه زیاد، افتخارات تاریخی و رسمهای اجتماعی میباشند (ص ۳)

شریک یکدیگر اند و برای صیانت و سر بلندی و آبادی این خاک مجدانه به کار و پیکار میپردازند و مسوولیت مشترکی را در قبال وطن به عهده دارند و تمامت پدید می آورند و معنوی که اکنون در اینجا وجود دارد، میراث

هزاره ما - مردمی بر پا خاسته  
کشور ما سر زمینی است که در بخش های مختلف آن برادران هموطن ما با اتنیک هائی گاهی متفاوت و شرایط مشترک اقتصادی - اجتماعی سر میبرند و در غم و شادی

# سخرانی شفاهی محبوب الله کوشانی منشی اول کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در محفل بزرگداشت از بیست و یکمین سالروز تاسیس س.ا.ز.ا.

(به ادامه شماره قبلی)

اگر مداخلات خارجی قطع گردد این گرایش بازم بیشتر از پیش تقویت خواهد یافت. ما همه نیروهای را که به چنین درکی می رسند، متحد خود میدانیم و همه ابتکارات لازم را جهت نزدیکی با آنها به کار میگیریم. در فضای سیاسی کنونی کشور، در نتیجه قطببندی عمیق نیروها، خلابی ایجاد شده است که فقط از طریق اتحاد سیاسی و عمل مشترک نیروهای سیاسی ملی، وطنپرست و صلحخواه میتواند پر شود. ما همه تلاش خود را در جهت نزدیکی این نیروها و ایفای نقش فعال در تامین صلح در کشور و پر کردن خلای سیاسی ایجاد شده به کار می اندازیم. این کار نتیجه تجربه خونین سالهای اخیر است و تلاش در جهت تحقق شعار ایجاد جبهه متحد ملی در عمل است. هرگونه برخورد دیگر، متعصبانه، ذهنیگرا نه و زیانبار خواهد بود و آینده کشور را با مخاطره و خونریزی و ویرانی بیشتر مواجه خواهد ساخت.

### دوستان،

هیچ سازمان سیاسی نمیتواند بدون انضباط و دیسپلین آهنگین وجود داشته باشد. سازمان ما این خصوصیت را داشته که همیشه در قبال همه مسایل جنبش بحث های آزادراه راه انداخته است. محدودیت و تبحر فکری در درون سازمان ما راه نداشته است. شیوه وسبک کار موسسین و بنیانگذاران سازمان ما چنین بوده است. هیچوقت نظر خود را تحمیل نکرده اند. آنان کنجکاو و جستجوگری را تشویق کرده اند. اما اگر به شکل لیبرالیستی بدون در نظر گرفتن مسایل ها و موازین سازمانی مسایل مطرح شود جز اینکه به امر مشترک ما زیان برسانند، جز اینکه وسیله بی را که ما و شما، جنبش انقلابی کشور شدیداً به آن نیازمند است، یعنی سازمان و تشکیلات را از دست ما بگیرد، دیگر سودی ندارد. چنین پرسشهایی که در این دو سال اخیر با اعضای پروتوکول چه دستاورد داریم؟ آیا اعضای این پروتوکول به اعتبار و پرستیژ ملی سازمان لطمه وارد نکردند؟ یا برعکس اعضای پروتوکول ما را از انزوای سیاسی بیرون کشیده است، برای سازمان ما اعتبار ملی و بین المللی بخشیده است، مورد شوری و بحث صفوف سازمان قرار دارد. اگر سازمان چنین زمینه ها و فرصت هایی را پیدا نکند که در مجامع و محافل بین المللی اشتراک ورزد، از این امر برد دارد یا باخت؟ اشتراک در حکومت،

داشتن نماینده در پارلمان، خلاصه ائتلاف با ح.د.خ.ا همه اینها میتوانند مورد پرسش قرار گیرد. لکن ما امیدوار هستیم که اعضای سازمان با برخورد ریالیستیک و واقعبینانه قضا یا را بینند. یقیناً هر پدیده میتواند پهلوی های مثبت و منفی داشته باشد. صریح میگویم، ممکن این پروتوکول باتدارک کرسی های وزارت و ریاست برای افرادی که کمتر ضعیف تاثیر منفی داشته باشد، اما با اطمینان برای شما میگویم که سازمان از انزوایی که شرایط بر آن تحمیل کرده بود خارج گردید. چون سازمان اکثریات غیر علنی داشته است و شما میدانید که مبارزه مخفی یک امر اجباری است. در کار و فعالیت انقلابی محدودیت ایجاد میکند، از آن کترین روزنه بی که برای تبارز و فعالیت علنی مساعد می گردد باید استفاده کرد، و در صورت عدم استفاده به موقع فرصت از دست خواهد رفت. هر عرصه مبارزه برای رشد سازمان اهمیت خود را دارد، در معرفی مشی سازمان، در بالا بردن و ارتقای اعتبار و پرستیژ سازمان ما فقط میتوانیم برنده باشیم. همچنان اگر ما استقامت اساسی کار را فراموش کنیم یعنی این فعالیت ها را تابع استقامت اساسی کار نسازیم در آن صورت تشویق برخی میتواند بجا باشد.

### دوستان،

از هیچکس توقع معجزه نداشته باشید، خودتان به جبهه کادرهای برجسته و مسوول در قبال سازمانتان، جنبش انقلابی کشورتان بپردازید. انتظار اینرا داشته باشید که دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند. باید انقلابی بپندیشید، از حالت کپولت، رخت، سستی و تنبلی رویشنگران نه برآید. نباید مایب، ناتوانی و ضعف خود را در زیر جملات و عبارات بلند پروازانه بی انقلابی و سرخ پنهان کنید، شما میدانید که برای ارتقا و اعتلای کیفیت انقلابی یک تشکیلات که واقعاً در آن قدرت عمل باشد، چه لازم است؟ ما باید به صراحت بگوییم که در دانش تشکیلاتی با وصفی که تجربه کار غنی در این عرصه داریم، اما بنا بر دلایلی که پیشتر به آن اشاره کردم فقیر هستیم. در حالیکه پرورش و اعتلای کیفیت انقلابی در یک تشکیلات یا یک سازمان شرط حیات و رشد آن است. یک تشکل انقلابی برای داشتن کیفیت انقلابی چی خصوصیات باید داشته باشد؟ یک سازمان انقلابی باید به پیشرفته ترین دانش انقلابی و انقلابی ترین تیوری در آن

خود آشنایی داشته باشد، البته با در نظر گرفتن شرایط کشور خود و قانون نندی های خاص جامعه و کشور خود و مشی سیاسی و سترا تیویک خود را در روشنی آن تعیین نماید. و خط مشی سترا تیویک روشن داشته باشد و طبعاً روشن است که برای اجرای موفقانه این خط مشی باید هسته رهبری حرفه ای داشته باشد و کادر های با اتوریته فعال و جدی را به کار گمارد، البته کپ سر خصلت این کادر ها است، این کادر ها باید جامعه خود را بشناسند، کادر باید مبتکر و موقع شناس باشد در اصول پافشاری نماید، در سیاست انعطاف پذیر و بانر مش باشد و باز خود گذری و سخت کوشی بتواند بر دشواریها غلبه نماید، آموختن از توده ها، اعتماد به آنها و داشتن روحیه خدمت به آنها همه از فضایل براننده یک کادر انقلابی است، در برابر همزمان خود باید صمیمی، صادق و صریح باشد، برای انجام هر وظیفه انقلابی که برایش سپرده میشود همیشه آماده کی داشته باشد. البته اصل قدیمی گفتار نیک، کردار نیک و پندار نیک برای یک انقلابی وقتی مصداق میتواند داشته باشد که وی با منافع خلق خود را عیار ساخته باشد، همچنان در تشکیلات از نظر جمع بندی تجارب، درس گرفتن از اشتباهات، جلوگیری و عدم تکرار آنها، پیدا کردن سبکها و شیوه های بهبود کار، راه هایی اند که یک کادر باید در جهت آن کوشا باشد. البته اصل دیگری که بسیار عمده است برای ما و شما و هر سازمان انقلابی تاکید بر اصل اتکاء به خود است. اما همزمان نباید اصول همکاری و همبستگی را فراموش کرد. خواه میخواه چنین کیفیتی برای تشکیلات انقلابی و سازمان انقلابی داشته باشید، انسجام تشکیلاتی همراه باشد قدرت عمل میدهد.

### دوستان گرامی!

من به خاطری در صحبت خود روی مسایل تشکیلاتی، دیسپلین و انضباط آهنگین بیشتر مکث و تکیه کردم که اهمیت این مساله امروز بسیار متباز است، حالت پیچیده است. دشمنان رنگارنگی در کمین ما هستند، و ما فقط از طریق بالا بردن روحیه سازمانی و ارتقای سطح دیسپلین و انضباط تشکیلاتی خود توام با بلند بردن سطح آگاهی سیاسی خود که به صورت جدی مطرح است، میتوانیم رسالت سنگین انقلابی و تاریخی را با شایسته گی انجام دهیم. باید یکبار دیگر بر شیوه کار معلمان فقید خود مرور کنیم. در ارتباط با کسب دانش سیاسی باید بگویم که من

برای یک لحظه دست حقیظ، حکیم و انجینر حسن را خالی از کتاب نمی دیدم. عطش برای فراگیری آموزش در آنها فراوان بود... و آنهام دلیلش روشن است، سازمان ما ریشه های عمیق از نظر فرهنگی در دل تاریخ دارد، پاسدار نوامیس ملی و همچنان مدافع و محافظ سر سخت میراث غنی، عظیم و ارزشمند فرهنگ اصیل سرزمین ماست. و این امر را نیز بخشی از وظایف جدی انقلابی خود میدانند. شما میدانید که دو عامل اساسی موجب عقب نگذاشته شدن کشور ما است، یکی عامل استعمار و استعمار زده گی و دیگری تسلط قبیله سالاری به مثابه بقایای استعمار. در همین جا باید فوراً تاکید ورزیم که طرح مساله ملی به آن گونه ای که به ما و شما شو نیستها تهمت میزنند هرگز طرح ما نبوده است. ما به مثابه یک سازمان انقلابی باید همین لحظه متوجه باشیم اگر دیروز اشتباهاتی صورت گرفته نباید این اشتباهات را تکرار کنیم. ما قنوع ملی را در پیوند با آرایش طبقاتی جامعه خود باید در نظر بگیریم، افتخارات مشترکی که سر مردم وطن ما به خاطر دفاع از سرزمین مشترک در برابر تجاوز و ورش بیگانه گان نصیب شده اند باید همواره مورد نظر داشته باشیم.

### دوستان،

تشکل و رشد سودمند افتد، اگر ضوابط اجرای عملی نداشته باشد، جنگ دوام دارد. انواع راکتهای «سکر» و «اسکات» بر مردم فرو میریزند و روزمره صدها هم میهن ما را در کام مرگ فرو میبرند. لکن ساختار، ترکیب و شیوه های دولتمداری همان است که بود. جنگ برای محافل معینی به مثابه پرده استتاری بر روی انواع انحرافات به کار میرود. مگر میشود رشد بوروکراسی، رشوت، جرم و جنایت را کلمه در زیر پرده سیاه جنگ پنهان کرد؟ شاید درست باشد اگر گندی رشد دموکراسی را یک عامل مهم این پدیده های وحشتناک بدانیم. به هر صورت زمان آن فرا رسیده است که ح.د.خ.ا از حرف به عمل گذر کند. دموکراسی ویلو را نیز م را نه به مفهوم آزادی برای خویشتن، بلکه همچنان

انقلابی ملیتهای کشور به خصوص ملیت برادر پشتون را نباید به هیچوجه فراموش بکنیم. بی توجهی به این امر اشتباه بزرگی خواهد بود. تضاد بین منافع آنها و گروههای شورونستی و ناسیو نالیستی را با صراحت و روشنی درک نماییم و زمینه تبلیغات منفی را برای محافل ارتجاعی که همیشه از دامن زدن تفرقه میان خلقها و ملیتهای مختلف سود برده اند خنثی نماییم و به کار پر حوصله انقلابی در این عرصه ادامه بدهیم.

### دوستان گرامی،

هر چند گفتنی ها زیاد است و اینطور فرصت هم کمتر میسر میشود، اما باید سخن را کوتاه سازم. من امیدوار هستم که کمیته شهر کابل س.ا.ز.ا در آینده هم تلاش بکند بر گزاری چنین محافل را به یک سنت و عنعنه پسندیده تبدیل نماید تا ما و شما فرصت پیدا کنیم با هم بنشینیم به تبادل نظر و شور و بحث بپردازیم. من بیشتر از این نمیخواهم و وقت شما را بگیرم. امیدوارم که مادر این لحظه بسیار حساس بتوانیم با پشتکار و جدیت در استحکام تشکیلاتی خود که مسلماً قابلیت وزمی و کیفیت انقلابی سازمان را بالا میبرد تلاش جدی و وطنپرستانه مبذول داریم. به این امر خطیر و بسیار پر اهمیت یکبار دیگر توجه شما را معطوف میدارم.

## پلورالیزم در عمل

(از ص ۱)

برای متعدین وحتى مغالین پذیرد. در فقدان تبادل نظر آزاد جستجوی چنان راههای حل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که مردم راقانع سازد امکان ندارد. آخر عوامل و نیاز مندیهای سیاسی و اجتماعی داخلی در جنگ کنونی هنوز باگسترش و عمق لازم درک نشده اند و قدر این عوامل و نیازمندها ناشناخته بمانند به همان اندازه عمر جنگ طولانی تر میشود، صداقت عمل ح.د.خ.ا با متحدین سیاسی آن میتواند به مثابه معیاری در گسترش روند دیالوگ، آنچه راه را به سوی پلورالیزم واقعی میگشا بداند یا بی شود. مامعتقدیم که همانا نظریات متفاوت و مستقل سرچشمه حرکت به سوی اتحاد عمل گلیه نیروهای ملی و وطنپرست است به خاطر دفاع از افغانستان آزاد، غیرمتعهد و یکبار چه.

سودمند افتد، اگر ضوابط اجرای عملی نداشته باشد، جنگ دوام دارد. انواع راکتهای «سکر» و «اسکات» بر مردم فرو میریزند و روزمره صدها هم میهن ما را در کام مرگ فرو میبرند. لکن ساختار، ترکیب و شیوه های دولتمداری همان است که بود. جنگ برای محافل معینی به مثابه پرده استتاری بر روی انواع انحرافات به کار میرود. مگر میشود رشد بوروکراسی، رشوت، جرم و جنایت را کلمه در زیر پرده سیاه جنگ پنهان کرد؟ شاید درست باشد اگر گندی رشد دموکراسی را یک عامل مهم این پدیده های وحشتناک بدانیم. به هر صورت زمان آن فرا رسیده است که ح.د.خ.ا از حرف به عمل گذر کند. دموکراسی ویلو را نیز م را نه به مفهوم آزادی برای خویشتن، بلکه همچنان

# شاه محمد ولی خان دروازی مبارز راه مشروطیت و استقلال

(از ص ۱)

گردید. چنانکه مورخ ناصر کشور شاد روان غلام محمد غبار می نویسد:

«قشر روشنفکر در پایتخت بیشتر کرد سه مرکز می چرخیدند، یکی لیبرالهای دربار، که خواهان رفورم در داخل رژیم موجود بود. در قطار اول اینها رجال درباری از قبیل محمد ولی خان بدخشانی، میر زمان - الدین خان بدخشانی و میر یار بیگ خان دروازی برادر مهتر او... قرار داشتند. چون در این زمان مکتب حبیبیه ایجاد شده، تعدادی از آزادیخواهان هندی به رهبری داکتر عبدالغنی خان مشهور ودانشمندان افغان - نستانی در آن سرگرم تدریس بودند، آنها یکجا با شاگردان پیشکام این مکتب هسته یک سازمان سیاسی مشروطه خواه را به نام «حزب سوری ملی» بنیاد گذاشته بودند. شاه محمد ولی خان

همتراز دیگر محمد ولی خان در دربار امیر حبیب الله خان از نظر اخلاق و اعتماد شجاع الدوله خان بود که هر دو مقرب درگاه و قریب بودند. اینکه مورخین دوران سلطنت خانواده حبیبی به شمول میرغلام محمد غبار و عبدالجی حبیبی و غیره شاه محمد ولی خان را غلام بچه تو صیقل کرده اند، دور از انصاف است. چنانکه اشاره کردیم پدر و کاکایش از شاهان دروازه - کاب و مقرب دربارهای امیر عبدالرحمان خان و امیر حبیب الله خان بودند، ار همین رو شاه محمد ولی خان غلام بچه نه، بلکه شهزاده میباشند.

در حالی که حزب سوری ملی نتوانست به اهداف خویش نایل آید و از جانب شاه سرکوب گردید، بقیه السیف آن با تشکیل سازمان «جوانان افغان» به رهبری شهزاده امان الله، عین الدوله موفق شد که شاه را به قتل رسانده و استقلال و مشروطیت را در افغانستان تأمین کند.

دو شخصیت برجسته درباری که نقش اساسی در پیروزی نهضت مشروطیت دوم و تحصیل استقلال کشور داشتند، یکی شاه محمد ولی خان بدخشی و دیگر محمود طرزی بود. شاه محمد ولی خان که دختر فقیر محمد خان شاغوسی را در حباله نکاح خود در آورده بود، با امیر امان الله قرابت خانوادگی یافت. چونکه خانمش خاله زاده علیا حضرت سرور سلطان سراج الخواتین مادر شاه امان الله بود از این طریق با خانوادۀ سپه سالار غلام - حیدر خان چرخ نیز پیوند یافت.

محمد ولی خان در راس هیئت افغانستان با ولاد میر ایلچ لنین رهبر انقلاب اکتوبر دیدار و گفتگو کرد. در ماه جنوری ۱۹۲۰ م به هرات برگشت. به زودی بار دیگر به مقصد اجرای وظایف رسمی به حیث سفیر فوق العاده و تمام الاختیار عازم اروپا و امریکا شد و در جون ۱۹۲۰ م به تاشکند برگشت و در ۲۵ جولای همان سال به عزم مسکو تا شکندرا ترک گفت، تا از راه روسیه به ترکیه سفر کند. در مسکو بار دیگر از جانب دولت شوروی باگرمی پذیرایی شد و بار هیر آن دو تملقات نمود. در نتیجه در ۲۸ فروری ۱۹۲۱ م برابر به دهم حوت ۱۳۹۹ شمسی پیمان عدم تعرض و دوستی بین دو کشور به امضاء رسید. هیئت تحت رهبری جنرال محمد ولی خان یک روز بعد معاهده برقرار کرد. مناسبات سیاسی را با ترکیه در مسکو به امضاء رساند و سرپرستی هیئت دیگری عارم اروپای این هیئت لباس اروپایی و زیبایی آن روزگار را به تن نموده بودند تا به چهار نوا به هم نمانند که آنها مردم تمدن بوده از دانش و فرهنگ پر خردارانند و بر خلاف تبلیغات خصمانه استعمارگران انگلیس از مزایای تمدن و ترقی بهره مند میباشند.

در این سفر شاه محمد ولی خان و همراهنش نه تنها به خاطر برقراری مناسبات سیاسی افغانستان با کشور های اروپایی تلاش می نمودند، بلکه میکوشیدند تا روابط اقتصادی، نظامی این کشور ها را با افغانستان استوار نمایند و به جلب سرمایه خارجی، صدور تکنولوژی و صنایع و کارشناسان ما هر به افغانستان بپردازند.

شخص امان الله خان در اعتماد نامه بزرگ به سفارت اروپا و امریکا و مجلس صلح پارسیس جنرال محمد ولی خان بدخشی را چنین معرفی کرده بود:

«سفیر فوق العاده مرخصه دولت مستقله ام عالیقدر جنرال محمد ولی خان است که از اصیل زاده گان و اشراف خاندانهای بدخشان افغان - نستان و از مصاحبان حضور پدر شهید مرحوم اعلیحضرت سراج الملته والدین بوده، در حضور این دو ستاد و شما از همه جهت طرف وثوق و اعتماد تام را حایز و دارا است.»

شاه محمد ولی خان سفیر فوق العاده افغانستان در برج می ۱۹۲۱ م به روم رسید و در ۳ جون ۱۹۲۱ م مطابق ۱۷ جوزای ۱۳۰۰ شمسی با دولت ایتالیا معاهده برقراری مناسبات سیاسی را امضاء نمود. به تاریخ ۸ اگست سال مذکور جنرال محمد ولی خان یکجا با

فیض محمد خان، حبیب الله خان و غلام صدیق خان به لندن رفت. در ۲۸ اپریل ۱۹۲۲ م پیمان تجارتی بین فرانسه و افغانستان را در پاریس عقد کرد.

در امریکا علی الر غم دسیاسی انگلیسها و موافقت دولت انگلیس برای هیئت ایجاد کرده بود، تا دولت ایالات متحده از هر گونه پذیرایی هیئت افغانی خود داری کند، بنا بر تلاش محمد ولی خان، پرزیدنت هاردر - ینگ رئیس جمهور امریکا هیئت افغانستان را به حضور پذیرفت و پیام شاه امان الله خان را در یافت کرد و در گذشت امیر حبیب الله را به پادشاه افغانستان تسلیت گفت، مگر از دادن کمک به کشور ما آبا و رزید.

ما دامیکه جنرال محمد ولی خان در می ۱۹۲۲ م به کابل بازگشت به مناسبت مبارز وطن پرست، آزاد بخواه ورز منده فعال جنبش مشروطه اول و دوم شایسته گی و کار دانی خود را در راه تحکیم استقلال و شناسایی افغانستان پر همه گان ثابت نموده بود. از همین سبب در جون ۱۹۲۲ م از جانب همز زمش شاه امان الله به حیث وزیر خارجه مقرر گردید. در این مورد محمود طرزی نخستین وزیر خارجه دولت امانی در نامه یی چنین مینویسد:

«برادر به جان برابریزم محمد ولی خان آقای محتشم چه بودیم، چه کردیم، چه شد و چه خواهد شد... یک ذات با اقتداری که وزارت خارجه ما را اداره تواند، غیر از این عبد عاجز که در این وقت بنا بر احوال صحیه خود نمی تواند و آنجناب جلالتمابی، دیگر شخصی دیده نمیشود.»

بدین ترتیب کرسی وزارت خارجه را به دست آورد و طرح معاهده با ایران را آنها پیساخت. و در کابل بانصر الله اعتلاء الملک وزیر مختار و ایلچی دولت علیه ایران، اثرات امضاء رسانند.

در این زمان که محمد نادر خان وزیر حربیه بود بر اثر کار شکنی ها و تحریکات قبایل که به همدستی انگلیسها انجام میداد، مورد سوءظن قرار گرفت و به حیث سفیر فرانسه مقرر گردید و از کشور دور ساخته شد و بجای نادر خان محمد ولی خان به حیث وزیر حربیه منصوب گشت. میرزا محمد خان بقتلی هموطن دیگرش را به حیث معین در وزارت خارجه به کار گماشت. در دوران وزارت حربیه - اش شورهای ارتجاعی ملاء لنگ خوش و پکتیا و خوانین شنوار را سرکوب نمود.

هنگامیکه امان الله خان غازی به سفر آغاز کرد، محمد ولی خان را به حیث وکیل سلطنت با اختیارات تامه فرمان داد و وی افزون بر وزارت حربیه و کالت مقام سلطنت را درغیاب شاه به عهده گرفت. و چون شاه امان الله به وطن بازگشت بدون نظر داشت سنن و عقاید وسط فر هنگی مردم، خواست باشیفتگی و به تقلید از

مصطفی کمال ترکیه دست به یکرشته اصلاحات اجتماعی زند. امان الله خان پیش از همه به رفع حجاب زنان اقدام کرد. شاه محمد ولی خان که مرد متدین و پاکدامن بود و حتی در سفرارو پا از جانیس همسفران و همها ندرانش «باکره مقدس» لقب یافته بود، در مراسم رفع حجاب نسوان که از جانب شاه ترتیب شده بود، خانم خود را اجازه نداد. وی که بازر فای ارزشهای اخلاق اسلام و سنن پسندیده اخلاقی شرقی پرورش یافته بود، شتابزده گی در تقلید از غرب را نمی پسندید. با آنچه سابقه همکاری و محبت شخصی سرانجام از شاه امان الله جدا شد. و به بهانه مرضی و معالجه از شاه رخصت خواست. امان الله خان دو ماه پیش از سقوطش وی را از وزارت حربیه سبکدوش نمود. در فرمان پادشاهی ۵۲ مورخ ۸ عقرب ۱۳۰۷ ش شاه امان الله مینگارد:

«محمد ولی خان وزیر حربیه حضور ما از احساسات صمیمانه و وطن پرورانه و خدمات برجسته صداقت کارانه یی که به هر ماموریت خویش به درجه اتم ابرار داشته اید، فوق العاده رضایت دارد. از همه مهتر وظیفه و کالت ماست که قدم به قدم رفتار نموده، امور مملکت را همچنانکه ما آرزو داشتیم به هر موقع اداره و اجرا داشتید... چون صحت به پیش من خیلی قیمتی و عزیز است شما را جهت (معالجه) رخصت مسافرت به اروپا داده، از وظیفه وزارت حربیه سبکدوش می نمایم...»

امضاء شاه امان الله خان بدین ترتیب شاه امان الله بزرگترین شخصیت دولتی همکار خود را از دست داد. مادامی که نادر شاه با کمک انگلیس به سلطنت رسید، این مبارز ضد استعمار انگلیس و آزادی خواه کشور را دور

دسامبر ۱۹۲۹ م زندانی و در شورای قضایی قلابی که متشکل از وزرا و افسران عالی رتبه و سران قبایل هرات نادر شاه بود وی را با محمود سامی به محاکمه کشاند. شورای قلابی هفت نفری متهمین را به جریم خیانت به وطن به اعدام محکوم نمود. نادر شاه محمود سامی را بیدار نگذاشت. در سال ۱۹۳۳ م بود که حکم پسر شاه محمد ولی خان اجرا شد و این شخصیت ملی، مبارز راه استقلال، ترقی و مشروطیت کشور از جانب دست نشانده گان استعمار انگلیس به هلاکت رسید. بی جهت نبود که در رژیمهای آل بیتی نامی از مبارز و رجل ملی در کشور برده نمی شد.

(ظهور الله ظهوری)



# فرهنگ



## پیروزباد جنبش این خلق قهرمان

آشفته است ابر بیهوشی پنهان بیکران  
گسترده بر حریر هوا، زلف پر نیسان  
در موج کلهکشا نیستی جنگل غر یونیست  
بشکسته باد قامت استبر آسمان  
خورد شید در محاق فروخته زان سبب  
تر گشته است چادر الماسش نا گهان  
در یا خروش باد فر و میبرد به خویش  
کشتی ابر، بر شده با برج و باد بان  
باران ز تار زب چکد فطره فطره، شیر  
نو باوه گان سبزه مکسد، ذره ذره زان  
سبز است سنگ و جنگل و در یا و کوه و دشت  
در لا زور د چرخ، زمین همچو آسمان  
در هر کرانه تند خزد، از ده های ریل  
بلعد گروه خلق چی از پیر واز جوان  
سر بر کشیده اند همه کا خها بیه اوج  
رنگین گمان نور، در آن موج ارغوان  
بر بر جهای دیر سپهر آرزو من کنند  
نا قوس را به نه فلک از برج آسمان  
درو ارسا بهشت بر یمن گشته جا یگیر  
بوی بهار مید هداز دور، لعبتان  
سیمین تان چمند به هم در خرام و نواز  
افروخته است آتش هر پیر و هر جوان  
مه پیکران، برهنه تر از آفتاب صبح  
از عطر بسته چنر ملاحت چوسایه بان  
هر سو خمیده غنچه و هر گل نشسته شاد  
جوش طرب گسسته لب خنده در جهان

صد موج گل شکفته، ز لیخند هر پیری  
در داد لی که سوخته چون من در آن میسان  
کو آن زمان که بود به کشور فروغ صلح  
از دیو جنگ و کینه و آتش بند نشکان  
بود یم بی چراغ و لسی شاد تر ز نور  
آسوده خاطر همه «ذا لفق فقر» مان

نی خون مردمان ستم دیده ریخته  
نی جور تیغ کینه و غدر ستمگران  
خفته است از ده ها و بیه یکدم فرو سرد  
هر دم گروه خلق چه از مرز و مرز بان  
در دا که داغ شد دل هر هو وطن زمرگ

بنشسته مردمان همه در سوک مردمان  
هر مادری به مرگ پسر مو به می کنند  
هر خواهری ز گریه زند سر بر آستان  
ابلیس در بساط حکم از شرع و حقیق

فتوی گرفته چون خلف الصدق در نهان  
غار تکران بسیج نموده است اجنبی  
بر حکم الله قرعه بر آید به نام شان  
از با خنر نوید ظفر از زو بر نند  
«سرمایه» هفت و غارت همسا به بیگمان

ای هموطن بر آری که دوران صلح تو ست  
بر خیز بادر فشی کیا نی چو باستان  
آواره چند در پسر هر در زبون و خوار  
افتاده چند بر در هر خیمه پا سبان  
تا کی رسد پنجه ابلیس تا بکنار

تا چند اشک و آه نما یم از مغان  
نی در ساله های کهن همتی بچسوی  
نی رستمی است سر ز نداز مرز جانا و دان  
خیز ید ای سپاه دلا ورز کوه و دشت  
یورش بر ید بر سر ضحاک همز مغان

زنجیر وار بسته به هم حلقه گر شو ید  
تد بیز چاره ساز شود دور امتحان  
در انقلاب جنبش خلق است پایستدار  
پیروز با جنبش این خلق قهرمان

(ظهور الله ظهوری)

شعر زبان عاطفه و بیان دیگر گویهای روانی و تهیجی انسان است. و شاعر موجود امینیست که در هنگامه خون و احساس خود، درمانده گیها، امیدها و نا امیدیهای مردم، وطن و روانش را رقم میزند و حوزة شعرش را به جلوه گاه نیاز انسان مبدل مینماید. شاعران و فرهنگیان جوانی که سروده های شان این صفحه را آذین بسته است، غالباً از شمار چنین رسالتبر-دوشان نسل معاصر ما اند، که میشود به آینده اینها و همانندان شان، امید بست. آخر چگونه ممکن است که از میان این همه آتش و دود و ویرانی و قربانی، شعله های فریاد اندوه و ایما ن برنخیزد؟ که خاسته است. گاهی دیده شده است که ضعف و قوت اشعار یا دیگر آفریده های هنری بر مبنای سپیدی و سیاهی، درازی و کوتاهی گیسوان آفریننده های آنها و گاهی هم حسب شعرا های چپ دار زود گذر که به هیچوجه از معیار های قبو ل شده پدیده هنری نیست، سنجیده شده است. بگذار دست ما و کار ما و شعر ما نقاب تظاهراتی از چهره روزگار بر دارد و مشعل راستی را فروغ بخشد. به امید شکوفایی این شاخه های سبز پالنده «میهن» از همه شان صمیمانه میطلبد که صفحاتش را بازتاب دهنده آفریده ها، آرمانها و درد های خود سازند: «شجاع خراسانی»

حضرت و هر یز فرزند خادم  
علی در سال ۱۳۵۱ ش در خانه -  
واده کار گر هزاره به دنیا  
آمد، در سال ۱۳۵۸ ش به مکتب  
رفت و امسال از مکتب فارغ  
شد. شش سال شده که به  
سرایش شعر پر داخته است:

### نار سبز

بهار را بگو  
اگر دوباره آمدی  
میر زیاد کز تمام روستای ما  
نیاز سبز می چکد.

### راه برگشت

من نه از آنکه بهاران  
گذراست شکوه میدارم  
دل من سخت از آن میترسد  
که شود گم ز نظرگاه بهار  
راه برگشت به این وادی  
زرد.

(حضرت و هر یز)  
\*\*\*  
قدیر روستا فرزند عبدالخالق  
لق در سال ۱۳۵۸ ش در یک  
خانواده دهقانی بی بضاعت



ولایت سر پل تولد شد و در  
سال ۱۳۵۴ ش شامل مکتب منهایج-  
السراج گردید، سپس در مکتب  
عاشقان و عارفان به آموزش خود  
ادامه داد، و در سال ۱۳۶۳ ش  
شامل مکتب حزبی گردید.

اکنون دانشجوی سال سوم  
انستیتوت طب کابل است و از  
مدت چهار سال بدینسو به

سرایش شعر پرداخته است.

### هموز تا فرجام

باغبان بسته به توت لب جوی  
شاخه استاده دعا میخواند  
اسپها شیشه کشان رشقه  
نوسر زده را

زیر پا میگویند  
توت در دامن جوی  
اشک میر یزد و لیک  
دستهای - نگران...  
اشک میچسبند و در کاسه  
آتشکده بی میر یزد.  
باغ در سوگ عزیز  
به تنش جامه غم میپوشد  
باغبان فاتحه میخواند و من  
مینگرم  
نقش آن سبزه هنوز  
بی نصیب از کفن افتاد به خاک  
آه!

ای سنگ گران...  
شادمانی به کدامین سفتن  
برگ کنم  
دل به مشک ختن زلف چه  
کس شاد کنم  
بر گها زرد شدند  
با دها بوی کفن می آرند  
خون دریا به شرابین زمین

لغته شده  
ای نسیم سحری، سوی دریا  
بشتاب  
خاک را روح ببخش  
«اسپها شیشه کشان رشقه»  
نوسر زده را  
زیر پا میگویند  
دستهایم برای بادو  
به دروازه آن باغ بکوب...  
تا دگر رشقه نوسر زده را  
شیشه کشان  
سجده کنند.  
(قدیر روستا)

### خمیازه ها (۱)

از روشنی کاذب شبهای بیطلوع  
از پشت پرده های سگوت سیاه عمر  
اندر شکیب تلخی خمیازه های درد  
از امتداد خسته گی کوره راه عمر

از حفره های ظلمت سردا به های قرن  
آنجا که ذال پیر زمان میکشد نقش  
از شاخه های وحشی آن تکدرخت شوم  
آنجا که مرغ یاس به تندی کشد صقیر

تک ناله های سرد و نگاههای بیشکیب  
آید پرو ز حنجره موش خفته گان  
فریاد های خسته درد آور خمود  
سر میکشد زسینه بر بادرفته گان

هر چند سیل خانه بر انداز کوهکن  
تا بر ستیغ کوه زمان سر کشیده است  
هر چند دور گنج گهر های تابناک  
مار سیاه خفته و چنبر کشیده است

اما نمیشود که زهر موج بی ثبات  
دژ باره های محکم ایام نم کشد  
پا اختران روشن این شام خفته را  
خمیازه های افعی ظلمت بدم کشد

(۱) هنگامی ۱۲-۱۳ سال پیش محمد ناصر فرخاد این  
غزل خود را به من نشان داد، نو جوانی دانش آموز بود و  
اعتراف میکنم، شک کردم که شعر از خودش باشد. ولی

کار های بعدی او ثابت ساخت که در فرخاد شیره شایب شعر  
جوشش دارد. سالها او را ندیده ام. میگویند در ایران  
به سر میبرد. هر جا است سرش سلامت و طبعش پالنده باد.

# تا که این مشعل بتابد چون چراغ آسمانی

## تمام شب

تمام شب درون حجله چشمان  
غمناکت .  
تکاهی تشنه ام را رهنمون  
گشتم .  
تمام شب ترا که رویش  
صد ها بهار سبزاپیونی ،  
درون فصل اندام تو پنهان  
است .  
به سوی خویش میخو اندم  
ایا در متن رویا های پر  
بارم شده یکتا  
مگر در رگ رگ جانم  
بجای خون تویی جاری ؟  
که من امشب ترا در خویش  
می جستم  
ترا در خویش میدیدم  
و با عطر نیازم قامت را  
شستشو کردم  
ترا با دستهای روشن شرم  
درون هاله از نور پیچیدم  
ترای پاکتر از آبهای روشن  
ساحل  
من امشب بر ستیخ قامت  
پیچیده ام دست نیایش را  
که توشعر رویا های پر  
بار منی امشب  
که تو دنیا یی من هستی  
و میلاد ترا با خویشتن  
تجلیل خواهم کرد  
بدنیایی خودم امشب تمام  
شب رنگ نور پاشیدم  
کنون از هیئت اعجاز این  
انوار  
چه روشن گشته است دنیای  
تاریکم  
ترا امشب به بزم خلوت  
شعرم فرا خواندم  
که بر دارم زلب های نیازت  
مهر خاموشی  
همین امشب ترا من آشنا  
کردم  
به اندوه سرگر دان یک زایر  
که چون رود هزاران ساله یی  
پیوسته در راهست

باز هم از مقصد خود دست برداری نکردم  
این زمان دیگر نمی شد مکتبم را گفت قانی  
من جلو بودم معارف در عقب می ناخست لیکن  
ناتوان بوداسپ او با توسنم در همدانی  
والیی آمد در این مرز آگه و با علم و دانش  
شهر تش آیین و آیین بند مرز نکته دانسی  
سر گذشت مکتب بهزاد را گفتم برای شی  
گفت زحمت از شما و زمین که با با سبانی  
مشت بولی داد و مکتوبی نوشت و گفت اینک  
میروی در کابل و در کارها دیگر او دانسی  
باز رقتی وزیرت شکوه کردم داد کردم  
از حیا بگذشته گو یی چشم من بود استخوانی  
بود مرد آگهی آنجا معین و امر فرمود  
تا دهنم از معارف هر چه خواهم را یگانی  
مقصد از این مکتب و آن مکتب و نحو یلغانه  
هر چه پیش آمد خوش آمد جمع شد با شادمانی  
هیئت بگر فتم از بهر خرد ببول تقصدی  
هر چه را دیدم ضرور از این دکان و آن دکانی  
شد تمام آنکه خرید نهایی میخواست مکتب  
کرد امضا هیئت بیچاره بی اشکم چرانی  
آمد آنکه هرات و مکتب تاسیس کردم  
مکتب بهزاد را تاسیس کردم بار ثانی  
بار دیگر زی وزارت رقت و شد کارهایی  
حین بر گشتن بگوش آمد صدایی ناگهانی  
این صدا از توپ بود آنکه قیامت شده کابل  
بر سرداود خان آمد بالای آسمانی  
آن ورق بر گشت و آمد یک زیم تازه جایش  
رفت داود و فلا نی و فلا نی و فلا نی  
رفت آنکه زی وزیر تا زه کار نو نشسته  
مهر بانی گرداو با و عده های سازمانی  
داد فرمانی که بنویسن روی تابلوی  
خاص نام مکتب بهزاد را طوری که دانسی  
دیدم آنکه کارها یم خود بخود گشته مرتب  
شکر ایزد کردم و باز آمدم با شادمانی  
بود در مکتب نشسته مرده چشمی حیل بازی  
نام او یادم نما نده گفتم آقای فلا نی  
جمع کن جل پلاست را در اینجا نباشی  
باز هم بر شیشه من خرد سنگی ناگهانی  
گفتمش رفتیم بچشم اما فرمانی که دارم  
مکتب بهزاد را بنویس و تعلیق کردم  
هفته ای بود و سپس بر داشتند آنرا نهانی  
حال دیگر خسته گشتم نیستم مرد ده یدن  
نی تقاضا دارم نوی می طیم نی جان فشانی  
باز هم بیکار نشستم اگر در خانه هستم  
مکتب هم دارم از دست تجاوز گر نهانی  
در دعایم آنکه تاحفظش کند باری تعالی  
تا که این مشعل بتابد چون چراغ آسمانی

به این عمل ویرانگریانه و  
جنایت بار هوا خواهان ادامه  
خونریزی، استاد مشعل با قلم مو  
و انرژوی آفرینشی روان خود  
پاسخ میدهد : شما خراب  
میکنید ، من آباد میکنم و  
میآفرینم ، شما رنج میکارید من  
اندوه را از دلها میزدایم. شما  
امید به آینده را نابود کنید ،  
من آینده دور را نزدیک میکنم.

تحرك دارد . «خانه هرات» را  
با میناتور های زیبا چنان تزیین  
کرده است که انگار نگارستان  
بهزاد احیا شده است . این کار  
بزرگ استاد مشعل در روز -  
گار ما ، تجلی یک پیام بزرگ  
است . «خانه هرات» در عمارت  
دفاتر دولتی ولایت قرار دارد  
که یکی از عمده ترین اهداف  
مرشکی مخالفان مسلح است .

استاد محمد سعید مشعل هروی  
در تاریخ هنر وطن ما نام  
جاویدان خواهد بود . او با هنر  
خود با جنگ میجنگد . او در  
جهت نابودی سرچشمه های  
نفرت و کینه به بیکار مقدس  
تمام مصلحان و روشنگران زمانه  
ها ادامه میدهد .  
هر چند علیل و بیمار است ،  
اما روان ملتبه و نیرومند ویر

من هنر را زنده کردم در هرات باستانی  
خدی متی از زنده کردم ای معارف، گربدانی  
اشتراکات ترا دایم بقوادمی بست ایران  
لیک من واپس گرفتم با وجود ناتوانی  
اند رین ره هر قدر افتادم و برخاستم من  
هیچکس پادم نگردید از مقامات کلانی  
سانها بهزاد گفتم رنج بردم ناله کردم  
کم شنیدار باب قدرت از اعلی وادانی  
یگدم تا پیش میرفتم به استحصال مطلب  
ده قدم من راعقب میراند دستی ناگهانی  
می ندانم کین مغرب را چه کسی تعریف میکند  
لیک می دیدم که در تعریف میکوشید نهانی  
گامها من پیش میرفتم اگر از پس نگردی  
دست بد خواهان به امجای هنر پادری میانی  
ساده دل بودم که باور کردم و بیجا دویدم  
هر چه دیدم از وزیران اندرین ره قدر دانسی  
بار دادند وز جا برخاستند و لطف کردند  
دعوتم دادند و وضمنه و عده ها با مهربانی  
و عده ها کامل کلوخی بو دروی آب جاری  
حاصل آن وعده ها در شعبه ها کاغذ پرانی  
گر شود جمع آن همه تصویبها و انضامی  
باریک اشتراک شود کز دید تش حیران بهمانی  
لیک می نتوان فراموش کرد از عصر ملکبار  
منکه مهنو نم فقط از عصر عبدالله خانسی  
چند سالی گر بهماندی در هرات آن مرد نامی  
او علیشیر نوای بود و من بهزاد ثانی  
فکری و عطار و میر آقا و غواضش برادر  
حاج اسمعیل معمارش رهین قدر دانسی  
همچنان زاهل هنر هر جا که بشنیدی کسی را  
جذب کردی از ره نشو بقی یا شیرین زبانی  
کرد تاسیس صنایع را ولی زود از میان رفت  
کشت هر کز ذوق او را از نگاه بدگمانی  
چون هری میخواست پیشی گیرد از مرکز به صنعت  
این حقیقت کرد بردوش بسی مردم گرانی  
قصه کوتاه چون شدیم مایوس از امداد مرکز  
بهرتر آن دیدم که خود نازم به میدان یک رانی  
آن زمان بودم معین مجلس مشرانو جرگه  
ختم می شد سال چارم دوره ام از پارلمانسی  
رتبه اول بودم و میخو استنم تا به معدن  
یک وزیر تنبلی باشم کتم من قصه خوانسی  
محل سمپو زیم شد منعقد اندر سمرقند  
اندر آن محفل شدم دعوت زمینا تور دانسی  
چون بدم می آمد از نام وزارت حیل کردم  
عرض کردم بر معارف خواهشی کردم نهانی

تا به ختم دوره اعیان به حیث یک معلم  
در هراتم کن مقرر تاروم با شادمانی  
آن وزیر محترم فوری یکی مکتوب بنوشت  
خاطر م شد شاد و رفتیم بعد از آن در میهمانی  
از سمرقند آمدیم بعد ازدومه در کشور خود  
در هری بودم یکی استاد و دیدم قدر دانسی  
یکهزار و چار صد شاگرد در آن ریه کردم  
تا که شد آوازه دیوار تمنن من جهانی  
بود خوش بختانه شاگردان من از هر ولایت  
داشت این ها جمله در دارالمعلم درس خوانی  
بخش کردم من هنر را گویدر هر ولایت  
میکنند از من یقین در هر ولایت قدر دانسی  
نوبت داود آمد در تقاضا عسوق گشتم  
گفت اندر خانه بشین کمتر کن قصه خوانی  
مکتبم گرفت اما شکر من با او گرفتم  
دست و پای بی داشتیم گرفتار بود از من جوانی

مریم محمود دانشجو ی  
سال دوم بخش فرا نسوی  
دانشکده زبان و ادبیات  
دانشگاه کابل است . از چهار  
سال به این سوبه مثابه شاعر  
جوان و با استعداد در محافل  
فرهنگی راه یافته است . به  
قول خودش در آغاز کار، از  
رهنمایی های سود مند حمیرا  
نکته دستگیر زاده ، ثریا  
واحدی ولیلا صراحت، بهره  
برده و شمار یی از سروده  
هایش در اکثر نشریه ها به  
چاپ رسیده است :

## سیده آغان

کیست ؟ این مردی که برد  
میزند هر روز  
با دو دست گرم ، بی زنجیر  
می فروشد شیر  
کیست ؟ جز یک صبح  
در دو دستش جام لبریز  
از صفا و عشق  
کیست ؟ جز صبحی که نامش  
عشق و تکرار است  
صبح اعلا می ست از آغاز  
کردن ، باز رفتن ، باز جستن ،  
باز پیوستن ،  
دست ، بی زنجیر  
مثل آهردی که بر در میزند  
هر صبح  
می آروشد شیر . . . . .

فرحنا حافظی بنت حافظ عبدال  
لعزیز در سال ۱۳۴۲ ش در  
یک خانواده منور شهر فیض آباد  
ولایت بدخشان به دنیا آمد .  
مکتب را در لیسه مخفی  
بدخشان به پایان آورده است  
واکنون دانشجویی سال پنجم  
انستیتوت دولتی طب کابل  
است . از هفت سال بدینسو شعر  
می سر آید .



حاج اسمعیل معمارش رهین قدر دانسی  
همچنان زاهل هنر هر جا که بشنیدی کسی را  
جذب کردی از ره نشو بقی یا شیرین زبانی  
کرد تاسیس صنایع را ولی زود از میان رفت  
کشت هر کز ذوق او را از نگاه بدگمانی  
چون هری میخواست پیشی گیرد از مرکز به صنعت  
این حقیقت کرد بردوش بسی مردم گرانی  
قصه کوتاه چون شدیم مایوس از امداد مرکز  
بهرتر آن دیدم که خود نازم به میدان یک رانی  
آن زمان بودم معین مجلس مشرانو جرگه  
ختم می شد سال چارم دوره ام از پارلمانسی  
رتبه اول بودم و میخو استنم تا به معدن  
یک وزیر تنبلی باشم کتم من قصه خوانسی  
محل سمپو زیم شد منعقد اندر سمرقند  
اندر آن محفل شدم دعوت زمینا تور دانسی  
چون بدم می آمد از نام وزارت حیل کردم  
عرض کردم بر معارف خواهشی کردم نهانی

پرشانی گروه های مجاهدین مستقر در پاکستان، انسار را وا میدارد تا دلایل ناکامی آنها را در کسب کنترل بعد از خروج نیرو های شوروی از افغانستان بررسی نماید. به نظر می رسد که مجاهدین ابتکار عمل را از دست داده اند در حالی که حکومت جنرال نجیب الله که به نیرو های اشغالگر متکی بود، اعتبار خود را از دست نداده است، بلکه اعتماد کسب می کند.

مشکلات مجاهدین از دوران پیش از جهاد ریشه می گیرد. سقوط رژیم محمد داود در سال ۱۹۷۸ م توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای غریب و متحدین منطقی آن پاکستان و ایران آن زمان که تحت تسلط شاه مخلوع بود، زنگ خطری به شمار آمد. در نتیجه اتخاذ اقدامات جدی ضروری پنداشته میشد تا جلوگیری از «انقلاب» در سراسر افغانستان گرفته شود. اعمال ستمخانه ح. د. خ. ا. در سر- اسر کشور انقلاب توده ای را موجب گریدید و به قدرت هایی به علاقه مند از بین بردن «انقلاب» بودند بهانه ای به دست داد.

تلاشهایی از قبل صورت میگرفت تا فعالیتی که به مجرد به قدرت آمدن داود در نوادای سال ۱۹۷۳ م از افغانستان فرار نموده بودند، تنظیم شوند. یک تعداد آنها به پاکستان رفتند زیرا تحت پیکر رژیم جدید جناح پرچم ح. د. خ. ا. در آن نفوذ داشت، در هر اس بودند. در پاکستان به آنها پناه داده شد و توسط ذوالفقار علی بوتو صدرا عظم آن وقت تحت تربیت نظامی قرار گرفتند. روابط پاکستان با افغان-ستان از زمان تاسیس پاکستان در سال ۱۹۴۷ و وی مساله پشتونستان، که منطقه ایست پشتون نشین بین

## مجاهدین و دولت های خارجی

افغانستان و دریای سند، متشنج میباشد. بعد ها به گروه متذکره کمک صورت گرفت تا مقاومت مسلحانه را، علیه رژیم داود راه اندازد. در این گروه تعداد اندکی از عناصر بنیاد گرای اسلامی

شامل بودند، منجمله گلبدین حکمتیار (فعال امیر حزب اسلامی) و برهان الدین ربانی (امیر جمعیت اسلامی). اما این حرکت به شکست منجر شد و بسیاری فعالین آن دستگیر و اعدام شدند. سایرین به پاکستان رفتند. جایی که پس از کودتای ۱۹۷۸ م افغانستان، مجدداً سازماندهی گردیدند. از بین این «مهمانان» واحد های استخباراتی نظام پاکستان، رهبری جنبش جهاد را ایجاد کردند.

هر یک از این رهبران منبع کمک خود را دریافت کرد تا حزب خود را تاسیس کند.

چون حکمتیار و ربانی رهبران نیرو مندی بودند که از اخوان المسلمین دفاع میکردند توانستند از بین روشنفکران افغانستان که مخالف رژیم کابل بودند، طرفدارانی زیادی را جلب نمایند بعداً به دسته دو نفری آنها افراد دیگری نیز پیوستند. محمد نبی محمدی زمانه در صحنه ظاهر شد که رهبری و صفوف حکمتیار و ربانی به مقصد ایجاد وحدت جنبش اسلامی زیر فشار قرار گرفتند. به مثابه یک سازش، حرکت انقلاب اسلامی به وجود آمد که محمدی در رهبری آن نصب شد.

ربانی که آن وقت رئیس کمیته سیاسی این جنبش بود به زودی حزب جدید التاسیس متذکره را رد کرد و به قول خود ربانی، حکمتیار که این وضع را دید، کودتای راعلیه او (ربانی) سر و سامان داد. استخبارات نظامی پاکستان که بعداً «سیا» نیز به

حسین احمد، امیر ولایتی جماعت اسلامی در آنوقت مراجعه میکرد (خواننده توجه نماید که به منظور شباهت با دوستان پاکستانی رهبران لقب امیر را برای خود برگزیده اند. م) تا برای اسلام آباد از میان افغانها آدم مناسبی را پیدا کنند.

عبدالر سول صدر اعظم «حکومت موقت» که طرفدار سعودی است، در جنوری ۱۹۸۰ به پشاور آمد و رئیس اتحادی شد که به خاطر وحدت نیرو های مجاهدین علیه نیرو های اشغالگر به وجود آمده بود. در آنوقت موصوف به هیچ حزبی عضویت نداشت. سپس عبد الرسول اصالتاً پذیرفته شد و اجازه یافت تا حزب خودش را ایجاد نماید. روابط نزدیکش با سعودی ها قدرت اضافی به وی بخشید.

چگونه کی موجود است احزاب همه وهمه به استخوان جنرال ضیا تعلق داشت بنابراین رهبران به مجردی که توسط کمیسیون مهاجرین افغانها (این کمیسیون به مقامات پاکستانی وابسته است) به رسمیت شناخته می شدند، بدون در نظر داشت اینکه مردم افغانستان از آنها حمایت میکنند یا نه مصنویت کامل می یافتند. محمدی پس از یک پرخاش با معاون خود در حرکت انقلاب اسلامی، باری لاف زد که هیچ خطری متوجه رهبری او نیست زیرا او از طرف پاکستان به مثابه یک رهبر به رسمیت شناخته شده است.

همین که «رسمیت میا» فتنه دیگر صندوق حزب شان از پول و زراد خانه شان از سلاح پسر میشد. پول و سلاح و دشمنی عناصری اند که مجاهدین را به پاکستان وابسته میسازد و مجبور شان کرده تا نوکر رژیم باشند که خود گوش به فرمان او - امر ایالات متحده در منطقه است.

در جون سال ۱۹۸۶ م یک هیئت چهار نفری به رهبری ربانی با مقامات ایالات متحده در قصر سفید مستقیماً

ملاقات کرد و آنها دفتری در نیویارک گشودند. رهبران که زاده و پرورش یافته پاکستان و ایالات متحده آمریکا اند، از اتخاذ تصمیم در مورد مسایل خیلی مهم و حیاتی افغانستان محروم بودند. تصامیم واشنگتن اتخاذ می شد. و بعداً از طریق اسلام آباد به گروه هفتگانه مقیم پشاور انتقال می یافت، در نتیجه آنها یک چیز میگفتند و چیز دیگر عمل میکردند.

قوما ندانان مجاهدین در داخل افغانستان (قومانندان های داخلی) نیز تابع آنها میباشند، زیرا رهبران مجاری عمده سلاح اند. هر زمانه که مجاهدین کمک دریافت میکردند جنجال آنها بیش از پیش بالا میگرفت.

فاصله بین گروه های هفتگانه پشاور و قومانندان داخلی افزایش مییابد. شاید قومانندان داخلی با لاخره ابتکار را به دست خویش بگیرند زیرا آنها از رهبران مستقر در پشاور ناراضی اند. وقتی از قومانندان های داخلی در جلسه اخیرشو رای راولپندی که آن را ساخته و پر داخته امریکاییان می دانند، دعوت به عمل آمد تا «حکومت موقت» را تا بید کنند. اکثریت قومانندان داخلی هم شور را و هم حکومت مؤقت را به خاطر این که آنها «شو» را و حکومت موقت» از مردم افغانستان نمایند، رد کردند.

اقدام آینده قومانندان داخلی به این شکل خواهد بود که شورای خود شان را تشکیل دهند تا مبارزه آینده را تعیین نمایند. در غیر آن به مقصد مذاکره با کابل پس از یک دوران رکود تصمیم خواهند گرفت؛ طور مثال حقانی قویا طرفدار مذاکره با جنرال نجیب الله است. برای این که به شیوه مسالمت آمیزاً اخیر الذکر از قدرت کنار رود.

(از روز نامه مسلم چاپ پاکستان. ترجمه: وردک)

## انقلاب لیبیا

جماهیری عربی مردم لیبیا در شمال قاره آفریقا در همسایه گی کشور های مصر، سودان، تونس، الجزایر، چادو نیجر یا با مساحت ۱۷۰۰۰ کیلومتر مربع موقعیت دارد. لیبیا کشور اسلامیست و باشنده گان آن به زبان عربی تکلم میکنند. روز اول سپتامبر سال ۱۹۶۹ م بود که افسران وطنپرست لیبیا به رهبری دگر من معمر القذافی حکومت دست نشاندۀ ملک ادريس استوسى، پادشاه این کشور را سرنگون نمودند. جمال عبدالناصیر رئیس جمهور مصر او لیبیا کسی بود که دولت جوان

لیبیا را به رسمیت شناخت و رهبران را امید دنیای عرب خواند. نظام سیاسی کشور پس از پیروزی انقلاب سپتامبر به شکل «جماهیری» یعنی حاکمیت خلق درآمد نظامی که نه شاهی و نه جمهوریت و از سیستم یک حزبی و چند حزبی در آن خبری نیست، «جماهیری» خلق بر پایه حکومت مردم استوار است که پدیدۀ نوینی در سیستم سیاسی جهان میباشد و لیبیا برای نخستین بار به تجربه گرفته است و نظیر آن را نمیتوان در سایر کشور های جهان مشاهده کرد. این نظام تحت تاثیر مفکوره تنظیم امور رهبری کشور های جهان سوم بر اصول دموکراسی «حاکمیت مردم»، اقتصاد «سوسیالیزم» و عرصه های

اجتماعی «سومین نظر» جهان» شکل گرفته است. امروز برای ملت عربی لیبیا مفاهیمی چون رئیس جمهور، صدراعظم، وزیر، دبیر و امثالهم نا آشنا بوده و در عوض کاربرد مفاهیمی چون کمیته مردمی - ناسی - وی بلدی و شهر داری، گنجره بنیادی مردم، گنجره عمومی مردم، کانونهای آشنا و مشکل گشای ضرورت های روز مره مردم است. افراد این ملت در مجموع به گنجره های خلقی تقسیم میشوند و هر گنجره یک کمیته رهبری برای خود بر میگزیند و از مجموع کمیته ها، گنجره های ملی برای هر محل، ناحیه و منطقه به وجود می آید. سپس

رنگا رنگ يك باغ اند. فراتر بودن و فروتر بودن زاده تصورات ماست، اساس علمی ندارند. وقتی فردوسی میگوید: به دهقان آزاده از ما درود به گیتی در خرمی او گشود به یقین گروه اتنیکی خاص را در نظر ندارد، زیرا او میداند که بست و گشود با شادمانی و خرمی برای همه مردم گیتی نمیتواند به گروه خاص از مردم متعلق باشد. بدی و خوبی، پیشرفته گی و عقبمانده گی همه مولود عوامل سیاسی اقتصادی اند نه وابسته به اتنیک. آلمان سفید و جاپان زرد هر دو به یکسان میتوانند در صنعت و تکنالوجی بر جهان فرمان برانند. (ادامه دارد)

(اوص)

## همراه ما

این سوابق و افتخارات و رسمهای اجتماعی، گاهی میان همه اتنیک هامشترک و همگون است و گاهی و در مواردی تفاوت های اندک و یا بیشتر با هم دارند. با آنچه گفته آمد، به اندیشه اتنیک برتر و خون رنگین تر نمیتوان موافق بود. اینکه صفات آزاده گی و نجاست در آثار ادبی خاص فلان گروه اتنیکی باشد، بر داشتن خوشبینانه و احساسات ملی مینماید. انسانها به منشأ مشترکی تعلق دارند و گلها ی

(ص ۸)

# زنده کی درستوی

هر یرود امسال مست و خروشان است و همچون عقابی بال گسترده در سینه زمین انگار پرواز میکند و آب حیات بخشی را به کشتزارها باغها و در دل دشتها و صحراها ارمغان میبرد. هریرود این ضامن جاودانه گی و سرسبزی هرات، دردی ناگفتنی دارد که از آن ناله اندوهگین آبهای گل آلود بر میخیزد. هریرود هنوز هم شاهد غرش توپها و فیر راکتهاست. هریرود در بقراری همیشه کی خود عزادار است. فرزندان زحمتکش او اینک عوض بیل تفنگ در دست گرفته اند. هریرود گویی آنها را، این جوانان رشید را که موی دراز دارند و شمله دراز دارند و تنبانهای فراخ و پرچین، نمیشناسد. هریرود اندوهگین و عزادار است. با آنهم زنان، مردان کهنسال و کودکان ندای جاودانه کی هریرود را میشوند. آواز او را که کلید را ز نعمتهای زمین و آسمان را به دست میدهد میشوند. آنان آب را و کار ساده و سخت روزمره را میفهمند و زمین را بارور میسازند. ولی امسال این وفرت آب، این سخاوت نا در هریرود با خشم بیوقع آسمان مکرر شد. درست در همان زمانی که باغها به گل نشسته بودند و کشتزارها با شور و شوق توصیف ناپذیری سوی خورشید میشتافتند سردی چانکاهی آنها را لگد مال کرد و خسارات سنگینی بر دهقانان خسته و رمق باخته بر جای گذاشت. و نیز سر بندها را در بند کشیده اند. آب در جویها جاری نمیشود در ختخان پڑ سرده و مزارع مرده اند. این دیگر کار خود آنهاست کار مخالفین مسلح. آه شما برادران من چگونه جرئت میکنید با تانک و گندم... دشمنی کنید؟

لاکن هریرود همچنان زنده و پر انرژی و استعداد حیات به پیش میتازد هریرود راز خوش بینی و اعتقاد فنا ناپذیر هراتیان است به زنده گی، به آینده بهتر به

آزاده گی، به فرهنگ و به کار. هنگامی هریرود خروشان را می بینی، هنگامی دهقانان ریش سپیدی را بیل در دست مشغول آبیاری می بینی، هنگامی کودکی ده دوازده ساله را می بینی که بالای پار رشقه یا شیدر نشسته و در قطار پایان ناپذیر مرکب ها سوی شهر می رود دلت می خواهد هرات را - شهر هرات را - هر روستای هرات را همچون هریرود، خروشان و سرشار از زنده گی ببینی. ای دریفا که چنین نیست! بر فراز ناچوها و گنبد های سبزو فیروزه ای که در گستره بی لاوردی آسمان گویی به مستی و خروشنده کی هریرود دعا میفرستند - غبار خاک آویزان است و چون باد میوزد این غبار ضخیم تر میشود و در کوچه ها، در پنجره ها، در لای درختان، در میان آدمها به جست و خیز میپردازد. در لای پلکها جا میگیرد و اندوه خسته نگاهها را عمیقتر و محزون تر میسازد.

در هرات چنان به نظر میرسد که جز فعالیت نسبی قوای مسلح سایر نهاد های دولتی در سکوت مبهم قرون فرو رفته اند. حضور آنان در زنده گی جامعه آنجا احساس نمیشود.

از اطلاعات و کلتور می آغازیم. در هرات شما نمیتوانید رادیو هرات را بشنوید و تلویزیون بر نامه های تلویزیون کا بل را تکرار میکند. از تیاتر، سینما و سایر فعالیت های هنری و فرهنگی خبری نیست. روزنامه نامور هرات «اتفاق اسلام» که صبح فردای حصول استقلال کشور یعنی تقریباً هفتاد سال پیش اساس گذاشته شد، کاغذ پاره ای بیش نیست که

از آن دو کانداران پوری میسازند. این روز نامه که نسل ها را در هرات پرورش داده بود با قطع مضحک کوچک خود و مطالب رمق باخته هیچ پیوندی با زنده گی واقعی ندارد. شورای ولایتی انجمن نویسنده گان از بین رفته است. در کشور ما برای نخستین بار انجمن ادبی در هرات بنیاد گذاشته شد. در عرصه اقتصادی نیز چنین است و بخش اعظم نماینده گی های تصدی ها و موسسات اقتصادی یا فلج اند و یا به شکل بسیار ضعیف و کند نفس میکشند. ۸-۹ سال پیش بدین بهانه که گویا امنیت وجود ندارد، بسیار پروژه ها متوقف شد و یا اصلاً کار آنها آغاز نیافت. اکنون که دیگر چنین بهانه بی قسماء وجود ندارد باز هم کار همچنان متوقف است.

در مورد تعلیم و تربیه باید جداگانه صحبت کرد. عطش آموزش چنان زیاد است که در بسیار روستاها و قشلاقها به ابتکار اهالی محل مکتب اعمار شده است ولی این مکتب معلم و لوازم درسی و تجهیزات لازم ندارند. راضیه قوماندان یکی از کند کهای قومی با تلخی و ناامیدی به من گفت: دو مکتب اعمار نموده ایم - حاضریم مسکن و مصارف معیشت معلمان را تامین کنیم. پارها به تمام مقامات بالا مراجعه کرده ایم به ما معلم بدهند تا مکتب خود را فعال سازیم. کسی صدای ما را نشنید. به همین گونه در مناطق دیگر و حتی در مکتب شهری معلم سخت کمبود است.

به ملاحظه استعدادها، امکانات و انرژی فراوانی که در هرات وجود دارد و انگار

کنسرو شده است، اندوهی تلخ در دل چنگ میزند و زنده گی هرات چنان مینماید که نه در حجم، در تمام ابعاد، بلکه در مستوی، بسیار سطحی جریان می یابد. فضل حق «خالقیار» رئیس تنظیم هرات آشکارا میگوید که به استثنای شخص رئیس جمهور محترم نجیب الله از مرکز دیگر کسی با من همکاری نمیکند. خلیل سپاهی منشی کمیته ولایتی با اندوهی تلخ اظهار داشت که در هیئت نود و پنج نفری افغانستان در سیزدهمین فستیوال جهانی جوانان در گورزیای شمالی حتی یک نفر از هرات اعزام نشد. رئیس یکی از موسسات تولیدی گفت: این تیلیفون لعنتی سخت مزاحم من شده است. به خاطر آنست که دفتر می آیم «مبادا از مقامات کسی تیلیفون کند». نصف روز بیکار پشت میز خود می نشینم و نصف دیگر روز را در کوچ بزرگ دفتر دراز میکشیم. بسیاری از ادارات دولتی تا سرطان سال جاری تشکیل و بودجه دریافت نکرده بودند. شاید زمان آن فرا رسیده باشد که به خاطر مساعده شدن شرایط در سطح کل کشور دیگر نباید هرات را فراموش کرد و دست روی های صرفاً نظامی بسنده کرد. شاید درست باشد که با تمام انرژی به طرح پلانهای منطقی بپردازیم. پلانهای واقعی و عملی در عرصه های اقتصادی، تعلیم و تربیه، فرهنگ، صحت، ساختمان، ترانسپورت، مسکن، آبیاری و غیره و غیره. به ویژه اگر در نظر بگیریم که هرات تیان تشنه کار صلح آمیز، آبادی و انکشاف فرهنگی سر زمین استانی خود اند، اطمینان داریم اگر باتوجه و دل سوژی بیشتری به هرات پرداخته شود، زمینه های واقعی وجود دارند که فوراً به یک سلسله فعالیت های عملی و مشخص اقدام شده بتواند. هر یک از این فعالیتها میتواند به مثابه تمرکز جدی علیه جنگ و جنگ افروزان عمل کند. به

طور مثال هیچ دشوار نیست با تاجیل معلمان و کارمندان صحت از خدمت سر بازی فوراً عرصه مکتب را فعال ساخت. کلینیک ها و مراکز صحتی را حیات تازه بخشید و کار عرصه های فرهنگی را در مسیر تکاملی قرار داد.

در هرات پرابلم انتقالات وجود ندارد. با اندک توجه ممکن است دهها پروژه فعال گردد. برخی از این پروژه ها را نام میبریم: ترمیمات شاهراه هرات - تورغندی، اعمار تاعسیسات ترانسپورتی، اعمار آسیا در ساحه سیلیو و کارخانه نان پزی، تمدید لین انتقال برق کشکی هرات، ساختمان شاهراه هرات - سبزی، سروی، پروژه سازی ساختمان و انکشاف شبکه آبرسانی شهر هرات، ترمیم و اعمار و اسفلت ریزی جاده ها و سرکهای شهری، احیای مکتب ویران شده، احیای شبکه های آبیاری، احیای کلینیک ها و مراکز صحتی، اكمال کار ساختمان عمارت ولایت که اینک ۴۵ سال است دوام دارد و به افسانه پلان خرید چال شهابست پیدا کرده است، احیای مناطق مسکونی شهری که بکلی ویران شده اند، اعمار دانشگاه هرات، پرورشگاه هرات و موزیم هرات، منطقه صنعتی هرات (در این زمینه نقش قاطعی را تاجران و سرمایه داران هرات، به عهده میگیرند). و... این فهرست را میشود ادامه داد.

دو چیز در هرات کمبود است: منابع مالی، تخنیک و کادر فعال با صلاحیت. سر انجام مگر نه اینست که احیای افغانستان بعد از جنگ را از جایی باید شروع کرد؟ آخر هرات فردای بعد از جنگ کشور ما است که هزاران هزار انسان تشنه کار و سازنده گی آماده اند تمام استعداد، انرژی و توان خود را در راه احیای سر زمین محبوب خود به کار اندازند. چرا در تحقق چنین هدفی پاک و نجیبانه تعلل و کارشکنی میشود؟ چرا؟

(گزارشگر هراتی)

## از زن دفاع کنید

زن در جامعه ما محکوم و بسیار بدبخت است. هنوز از حقوق و آزادی های قانونی برخوردار نیست چه رسد به سعادت و خوشبختی در کار و خانواده. زنان وطن ما نه کمتر از مردان مصایب کم - شکن جنگ را بر شانه های ضعیف خود حمل میکنند. آنها در کارخانه ها و مکتبها، در ادارات و موسسات زحمت میکشند و رسالت جاودانه خود را که تداوم هستی در روی زمین است، با شکیبایی و تحمل شکنجه زنده گی ویران شده، انجام میدهند.

زنان به نسبت ظرافت و

زیبایی طبیعی خود استعداد بزرگ احساس بلا و سطره زنده گی را دارند. نر مش و خرد عملی، آنان را انسانهای مبتکر، فعال، متحرک، پرکار و با حوصله بار آورده است. زیبا بی های زن در کار و هستی هنگامی بر چسته تر میشود که زن مورد ستایش قرار بگیرد و این ستایش فقط در حرف نباشد، بلکه در هر جایی که زن قرار دارد از توجه و شفقت برخوردار باشد، آنگاه انرژی روان فدا کارانه زن در چندان میشود. منظور این نیست که زن نمیتواند با ظلم و ستم به مبارزه برخیزد.

روان زن در عین ظرافت توانا و شجاع است. همین اکنون زن در کشور ما در مبارزه دشوار حفظ و حراست زنده گی در برابر جنگ و مصایب ناشی از بیکی و کمبود و سایه حیات، به مفهوم واقعی قهرمان است.

در وجود زن همه استعدادها برای بهتر زیستن و استحکام بخشیدن عمارت زنده گی شخصی و اجتماعی نهفته است. این امر که زن در جامعه ما از گذشته ها پیوسته سرکوب شده و موجودی بی اهمیت تصور میشود محصول شرایط اختناق آور جامعه است، سوگمندانه این پندار پوچ به حدی در ذهن زنان عوام نشسته که حتی به خویشتن بی اعتماد اند و میدانند که کار آنها، نقش آنها در امر ارتقای جامعه از لحاظ اقتصاد

دی و اجتماعی تا چه حد ارزنده، موثر و جدیست. این امر یک موضوع بسیار مهم را مطرح میسازد: نباید زنده گی را که درس میخوانند، کار میکنند و بار مسئولیت خانوادگی بر رانده اند، به عهده دارند با مرد هائیکو دانست. دولت و جامعه از لحاظ اخلاقی و انسانی مسئولیت دارند زن کشور ما را در موقعیتی ویژه قرار دهند. جبران ستمهایی که بر زن رفته است و همین اکنون بر او تحمیل میشود، دین اجتماعی و تاریخی دولت و جامعه است.

ای زن، زن افغانستان جنگ زده و مصیبتناز، خودت را دریا بیا تو با چنان شکیبایی و شهامتی بارنجهای هستی دست و پنجه نرم میکنی که حتی ملک هم قدرت تحمل آن را ندارد. آخر تو در نهایی

خشک زنده گی حس آکا هی به زمان عشق و عاطفه جاری میسازد. بر خیز! تگذار فقط وسیله بی برای اجرای هوس و حادثه باشی. نیروی بز رگ روان تو همان نظوری که زنده گی را ادامه میدهد، بگذار از عصمت، نجابت و فضیلت زن هم به دفاع برخیزد و به هر نا مردی به حس خویشتن داری را از دست داده است و فراموش میکند که از مادری زاییده شده است و دست تجاوز به سوی خواهر داغ دیده اش دراز میکند، در س و جدان بد صد. و شما مردها! به خاطر داشته باشید که وطن و ناموس یک چیز است. نام زن، مادر، خواهر و همسر همچون واژه وطن مقدس است. از اودفاع کنید!

(پنهان)

# مشهد بیگناهان

آنکه سیل خون کند جاری  
قیاشد مرد ره  
نزد مردان جهان در چاره چشم  
تسراست

«اسناد خلیلی»  
نزدیک ده افغانان رسید  
بودم ، دیدم که ابو هی  
از مردم بصبورانه در افتاب  
سوزان انتظار بس را دارند،  
و جمعی دیگر ضرروف کار و  
غریبی خود اند . زن کیسو  
سپیدی که در همین مسیر  
میرفت با صمیمیت ما درانه  
گفت : «سال گذشته فرزند  
جووانم که معلم بود در همینجا  
قربانی انفجار راکت شد...» و  
اشها بر قدمهای لرزان نش  
لفزیدند ، وقتی به او نگاه  
کردم ، انگاشتم که فرخزاد  
برایم میگوید : «بین که غم  
درون دیده ام چگونه قطره قطره  
آب میشود . . .» در همین  
لحظه صدایی را شنیدم که  
ای لاش نمیشنیدم و صحنه یی  
را دیدم که ای کاش نمیدیدم .  
دود و خاک به استقامت  
آسمان بلند شد و جمعیت ،  
بسملی از مرد و زن ، زیر  
آن جان میدادند ، و کودکان  
با پیراهنی از خون ، پر پر  
میزدند . و این مادر که دوشا  
دوشم میرفت نیز بر زمین  
افتاد . برایم دشوار بود که  
ببدا نسیم به خاطر  
انظاره آن صحنه خونین  
یا به خاطر جان دادن فرزندان  
امید وار صداها مادر دیگر ،  
یا به سبب تداعی صحنه  
مشابه آن سانحه یی که  
یکسال قبل ، فرزند رشیدش ،  
قربانی آن بود ، و یا به

سبب تصادم پارچه راکتی ، از  
پا افتاده است . با مشاهده  
این ، یادم آمد که مادری به  
سران دول بزرگ گفته بود :  
پیشنهاد میکنم که به جای  
هر فرزند یک مادر را بکشید ،  
تا مرتکب یک قتل شوید ،  
شما فرزندان ما را میکشید ،  
مگر نمیدانید که با مرگ هر  
فرزند یک مادر نیز میمیرد .  
لحظه تلختر از این بود .  
از میان این کتله عظیم دود و  
خاک چیز هایی به فرق مان  
فرود می آمد . اینها تو تله  
جگر ، پاره جمجمه ، پند دست  
و یا دل بیگناهایی بود که  
معصومانه امید به زنده گی  
بسته بودند و ، زنده گی  
جمعیتی بیوسیله به هستی  
آنها وابسته بود .  
آری ، هیچ چیز به اندازه  
حال مادری که سر فرزندش  
در دست و به دنبال تله آن  
میدوید و میخوشید جا نم  
را نمی آزد . آه چی محشری  
بود ! مردم اجساد عزیزان  
شان را نمیافتند ، تو تله  
تن فرزند خا نواده دیگر را  
در آغوش میکشیدند . و همینجا  
بود که دیدم چگونه خون و  
پیکر یک ملت در چنین تراژیدی  
وحشتناکی به هم میجوید .  
پیر مرد روحانی را دیدم که  
در سیمای خون آلودش تمامی  
انز چاریک ملت زبانه میکشید ،  
و دستی بیپیکری در دستش ،  
خطاب به نو جوانی که شاید  
از او چیزی پرسیده بود ،  
میکفت : «نی این دست یکی  
از فرزندان مردم است . و من

لااقل در جستجوی استخوان  
سوخته فرزند خود ام . این  
تحفه جیره خوار انیست که  
پیوسته ، دم از عاطفه انسانی  
و اسلامی میزنند ، ولی با  
سکر شصت های آمریدیی به  
دیدن قوم مصیبت دیده خود  
آمده اند .  
پیر مرد نعش فرزند خود را  
نیافت و ، به سان سپیدار  
سالخورده یی در انبوه برگهای  
اندوه میپیچید و میلرزید .  
اما ، ده افغانان زخمیده  
چون جهیل خون در افتاب  
میرخشید و غریوی آکنده از  
عصیان خلق الله ، در گوش  
آسمان طنین می -  
انداخت ، همه چیز  
و همه کس بوی خون میداد .  
لحظه یی بعد امبولانسها  
رسیدند . زنده گان حادثه  
و مردم همدرد یکجا با نیرو  
های امنیتی نعش آن عزیزان  
معصوم را که چون گلکهای  
سوری خرمن زده بودند ، به  
شفاخانه انتقال دادند . و من  
نیز ، به خاطر خوانش لست  
شهاد ، به نزدیکترین شفاخانه  
رفتم . نماینده سازمان ملل -  
متحد آمد ، و پس از عکس  
برداری ، طالب معلومات شد .  
طیب مجربی که از سیمایش  
صدافت میباید ؛ گفت :  
«عکاسی این اجساد سوخته ،  
چی نفمی به مردم افغانستان  
دارد ؟ اگر میخواهید رسالت  
خود را انجام دهید ، به  
آمریکا و پارانیش بگویید که  
تا چی وقت مستضعفان قربانی  
اهداف عظمت طلبانه شما  
باشند ؟ اگر خدا ندرسد ،  
عاطفه انسانی که داشته  
باشید « سخنان طیب در عمق  
جانم رسوخ کرد ، و با خود  
گفتم . ملتی که همین اکنون

تمامی تربیبو نهی جهان  
از شهامت ، هوشیاری ، دلاوری ،  
افتخارات تاریخی و فرهنگیش  
توصیف مینمایند ، چکنه  
میتواند در برابر این فجایع و  
قربان شدنها و قربان کردنیهای  
بیحاصل ، تحمل کند ؟ مگر  
مردم ما وسیله است ؟ چرا  
این واقعیت را نپذیریم که  
راه منطقی قطع جنگ وزدودن  
مصایب برابری دموکراسیست .  
و دموکراسی پیروزی همگانی .  
و به گفته بودا پیروزی واقعی  
آنست که در آن همه برنده  
باشند . آتش بس و قطع جنگ  
سر آغاز این پیروزی دوران  
ماست .  
پنداشته بودم ، اگر  
عاملین فیر راکتها آکا هی  
یابند که قربانیان راکتهای  
آنان جز فقیران ، کودکان  
و یتیمان معلول کس دیگری  
نبوده است شاید به وسیله یی  
از مردم پوزش بخواهند ، و  
دیگر هیچگاهی دست به  
چنین جنایاتی نزنند . اما  
سوکمند انه که بر داشتم  
خوشبینانه بوده است . و  
در عمل نشان داده اند که  
فاجعه پایان نیافته است و  
جنایت ادامه دارد .  
در حوالی آن روز و روز  
های بعد ، مناطق مختلف شهر  
کابل این خرابی را بیشتر  
لمس کرد ، که حوادث خونین  
کوته سنگی ، سینما پامیر ،  
شفاخانه ابن سینا ، مار کیت  
شهر آرا . . . داغترین نمونه  
تداوم آن جنایات است .  
هر چند خا نواده یی نیست  
که سیاهپوش نباشد و ،  
عزیزی خود را از دست نداده  
باشد . اما با فشار و قلدری  
که هرگز نمیشود یوغ اسارت  
را بر شانه ملتی گذاشت . و

به آن قول معروف : به  
زور سر نیزه هر کاری انجام  
مییذیرد اما نشستن بالای آن  
امکان پذیر نیست .  
اگر پدر خاک بیگانه سنگر  
گرفتن ، به ملت خود خیانت  
کردن ، به زور سر نیزه و  
راکت اجناس مارت  
کردن ، روا باشد ، کی حق  
دارد که افشین حیدر ، شاه -  
شجاع و دیگر لکه های سیاه  
پیشانی تابناک تاریخ ما و  
جهان را محکوم کند ؟  
به هر حال قربانیان این  
راکتها ، کودکان آبروش و  
نخود فروشی ، زنان خانه  
جووانان محصل و متعلم و معلم ،  
غریبا ، فقرا ، خانه به دوشان  
و فروشنده گان دوره گرداند .  
با توام ای خواننده عزیز  
این برگ آیا حق ندارم  
که تنفرم را در برابر قاتلان  
این جمعیت محروم و معصوم  
بیان کنم ؟  
آخرین سخن این که ،  
آنانی که از رویا رو یی  
منطق انسانی میکیزند ، و  
از پشت کوه ها و مغاره ها  
خیابانهای مزدحم و فقیرنشین  
شهر های ما را هدف راکتهای  
کور قرار میدهند ، و حسی  
نیستند ؟ مگر چنین انسانهایی  
میتوانند که این ملت انبا -  
شته از تضاد را رهبری  
کنند ؟ یا این که میخواهند  
در نقش دهل نسو از جنگه  
اینجا هبوط کنند ، که این  
هبوط سقراط  
است و این سقوط مرگ ، و  
این مرگهایی ملت ما زیرا :  
نیست رهبر به توگر راجش از  
زحمت توست  
از طبییی که خورد خون تو  
مرهم مطلب  
«چیجون»

(ادامه)

## انقلاب لیبیا

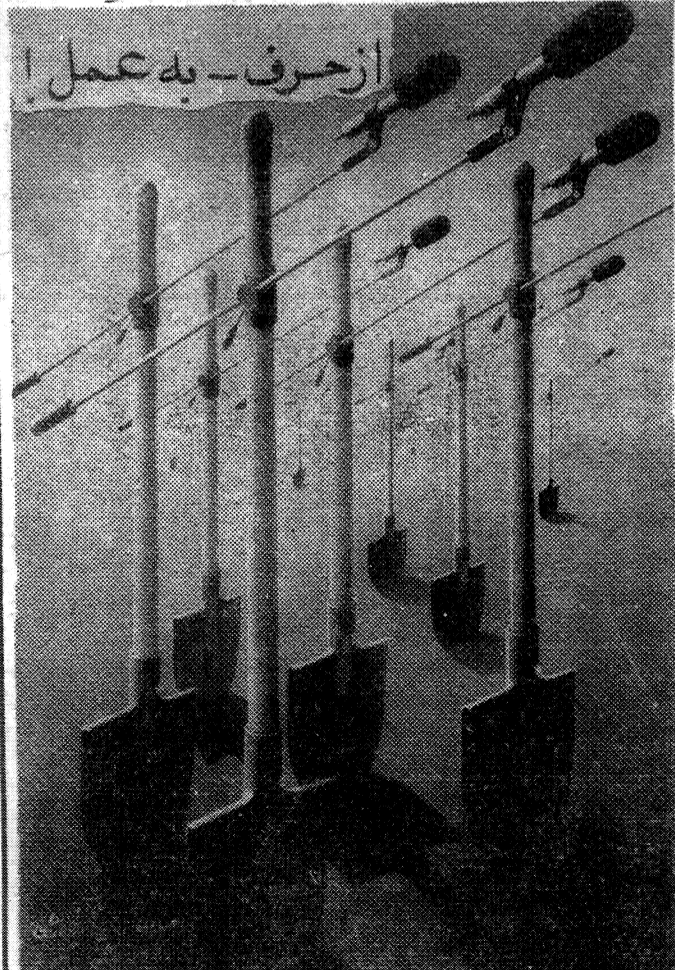
توده های مردم و کنگره های  
بنیادی مردم ، کمیته های  
ملی اداری خود را انتخاب  
مینمایند که هر کدام مبادل  
وجا یگزین ادارات دولتی بوده  
میتواند . این کمیته هادر برابر  
کنگره های مردمی مسئولیت  
دارند . کنگره های مردمی  
سیاست داخلی و خارجی دولت  
را به شمول سیاست برناممه  
ریزی اقتصادی و عمرانی  
و پروژه های عظیم تعیین می  
کنند و از امور اجرایی آن  
نظارت مینمایند . و بدینوسیله  
«نظارت ملت بر خویش» که  
اصل پذیرفته شده دموکراسی  
در آن کشور است تحقق  
می یابد . تمام افراد جامعه  
که عضو کنگره های ملی هستند  
از نظر کار و پیشه به دسته  
ها و گروه های مختلفی مانند  
کارگران ، دهقانان ، محصلان ،  
مهندسان و انجیران ، اطبا  
و بازرگانان به اتحادیه های  
معینی وابسته اند که آنرا خود  
ب ایجاد مینمایند ، این افراد

در عین زمان اعضا یا کادر  
رهبری در کنگره های بنیادی  
مردم یا کمیته های ملی به  
شمار می آیند ، پیشنهادات  
این اتحادیه های صنفی و سند  
یکای پیرامون نحوه کار و فعال  
لیت آنها به کنگره های عمومی  
خلق ارائه میشود و مورد بررسی  
قرار می گیرد . در این  
کنگره ها رهبران و منشی های  
کنگره های مردم ، کمیته  
های ملی ، مسوولان اتحادیه  
های صنفی و اتحادیه های  
سند یکایی گرد هم می آیند .  
این کنگره در هر سال یکبار  
دایر گردیده برنامه های  
اقتصادی و فعالیت اتحادیه  
ها را در همه عرصه ها به  
شور و بحث میگذارند و بعد از  
تصویب کنگره به منظور اجر -  
آت به شوراها و کنگره های  
مربوطه ارجاع مینمایند .  
اکنون در جما هیریه  
عربی لیبیا در حدود هفت دانشگاه  
با داشتن دانشکده های مختلف  
در مناطق و شهر های آن کشور  
وظیفه آموزش و پرورش بیشتر  
از پنجاه هزار جوان لیبیایی  
را به دوش دارند و از مجموع  
۳۵۰ میلیون نفوس کشور در  
حدود ۱۵۰ میلیون آن به  
تحصیل در موسسات تعلیمات عالی

و متوسطه و ثانوی مشغول اند  
عمده ترین تکیه گاه اقتصادی  
کشور راطلای سیاه (نفت) تشکیل  
میدهد و لیبیا خود عضو با اعتبار  
سازمان کشورهای تولید  
کننده نفت (اوپک) میباشد .  
با استفاده از این منبع سرشار  
ثروت پروژه های مهم اقتصادی  
در جما هیریه لیبیا رویدست  
گرفته شده است ، متخصصان  
و دانشمندان کشور های پیشر -  
فته جهان در عرصه های تکنیکی  
و علمی با آنها همکاری مینمایند ،  
علاوآ لیبیا در پروژه های  
عام المنفعه اقتصادی کشورهای  
روبه انکشاف کمک مینماید ،  
شهر های جدیدی در معرض سا -  
ختمان و نو سازی قرار گرفته  
اند و سیمای شهر های قدیمی  
آنکشور از حالت غم انگیز  
عقبمانده گی به شهرهاییکه  
ضرورت زنده گی انسان امروز  
را در خود داشته باشند ،  
تحول نموده است . به مساله  
مسکن چون مساله کلیدی تاملین  
رفا هیت مردم توجه فراوان  
صورت می گیرد . اپارتمانهای  
رهایشی و قصبه های مسکونی  
بعد از ساختمان مکمل آن طور  
رایگان و نیز در مقابل قیمت به  
دسترس اشخاص بیخاننه قرار  
داده میشود . عاید سالانه

هر فرد لیبیایی بیشتر از ۱۸۰۰  
دالر ثبت گردیده است که این  
رقم عاید سرانه مردم ، لیبیا

را در ردیف کشورهای غنی  
جهان قرار میدهد .  
(حاجی صاحب نظر مرادی)



از حرف - به عمل!

تحت نظر هیئت تحریر  
قیمت یک شماره ده افغانی

نشانی: کابل ، دفتر مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان  
پهلوی وزارت خارجه ، تلفنها : ۲۰۰۳۶ - ۲۰۴۲۵

مدیر مسئول : غلام سخی غیرت  
معاون : فخرالدین